

جایگاه نظریه پردازی دینی روابط بین الملل در جغرافیای علوم

مجتبی عبدخدایی

عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
abdkhodaei.mojtaba@gmail.com

چکیده

اهمیت تدوین نظریه دینی روابط بین الملل، این سؤال را فرارو نهاده است که چگونه می توان بر مبنای منابع معتبر و روش علمی مقبول اندیشمندان دینی، به نظریه ای منسجم دست یافت، به گونه ای که انتظارات جامعه علمی روابط بین الملل را نیز پاسخگو باشد؟ با این وجود، نفوذ تفکر دین گریز در این قلمروی علمی و ابهامات ناشی از مفهوم و جایگاه علمی نظریه دینی بر این مباحث سایه افکنده است. نوشتار حاضر با طرح این سؤال که نظریه دینی روابط بین الملل از چه ماهیت دیسپلینی برخوردار است، به تشریح جغرافیای بحث می پردازد و درصدد است تا جایگاه این نوع نظریه پردازی را در میان مباحث علوم اجتماعی و نسبت آن با دیگر دانش های این حوزه و سایر دانش های اسلامی و همچنین ماهیت دیسپلینی نظریه دینی روابط بین الملل را تشریح کند.

کلیدواژگان: نظریه دینی، نظریه پردازی، نظریه های روابط بین الملل، الهیات اجتماعی، علم دینی.

مقدمه

نقش فزاینده جنبش‌های دینی در تحولات چند دهه اخیر عرصه بین‌الملل، همزمان با اهمیت یافتن ابعاد فرانظری در مناظره چهارم روابط بین‌الملل و همچنین لزوم توجه به رهیافت‌های جدید در فهم و تبیین پدیده‌های بین‌المللی، اندیشمندان را به بررسی ظرفیت‌های قدرت اجتماعی و نفوذ انگاره‌ای مؤلفه «دین» در مطالعات بین‌الملل واداشته است. با این وجود، از یک‌سو هیچ‌کدام از سنت‌های نظری رایج در روابط بین‌الملل تمایلی به تحلیل دین و آموزه‌های آن به‌عنوان مؤلفه‌ای اساسی از خود بروز نداده‌اند. (اسنایدر^۱، ۲۰۰۹) از سوی دیگر، مطالعات محققانی که به تئوری دینی روابط بین‌الملل علاقه‌مندند، در سایه ابهاماتی ناشی از مفهوم تئوری‌پردازی دینی و جایگاه این نوع از عملیات فکری در دانش متعارف باقی مانده است. این نوشتار با این باور که قسمت عمده‌ای از نزاع بر سر امکان تئوری دینی روابط بین‌الملل، ریشه یافته از ابهام در مفاهیم و خلط جایگاه مباحث و عدم شناخت نسبت این گونه نظریه‌پردازی با نظریه‌های علمی متعارف و سایر حوزه‌های دانش است، به بررسی ماهیت نظریه دینی روابط بین‌الملل در جغرافیای علوم پرداخته و با بررسی ماهیت و جایگاه دیسیپلینی این نوع نظریه‌پردازی، درصدد است تا ابعاد موضوع را تشریح کند.

روابط بین‌الملل به‌عنوان گرایش (دیسیپلین) علمی با مباحث جنگ و اتحاد آغاز شد. تبیین علل جنگ و صلح، روش‌های شکل‌گیری همکاری، اتحاد و امنیت و مطالعه ماهیت نظم و نظام بین‌الملل از موضوعات مسئله‌ساز طی بیش از نیم قرن تلاش در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل بوده‌اند. آغاز جنگ جهانی دوم، شکست جامعه ملل و فروپاشی رؤیاهای ایده‌آلیستی، سیاستمداران و محققان را به این باور رساند که معادلات رفتاری در سیاست بین‌الملل و عرصه منازعه و همکاری پیچیده‌تر از آن است که با توصیه‌های اخلاقی، نصیحت‌های خوش‌باورانه یا تجویزهای صرف، مدیریت شود. باور مذکور، اندیشمندان این حوزه نوپا را به تلاش در جهت فهم قواعد رفتاری کنشگران

1. Snyder

این عرصه، ساختارهای حاکم بر روابط و در نهایت، علل منازعه و چگونگی شکل‌گیری اتحادها، عوامل ثبات یا تغییر سیستم و سؤالاتی از این دست واداشت. مسیر پرفراز و نشیب نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل در بیش از نیم قرن گذشته تابعی از دو مؤلفه، یعنی تحولات نظام بین‌الملل و تحولات فلسفه علم، بوده است. در این مسیر، دو سنت رئالیسم و لیبرالیسم به‌عنوان جریان غالب نقش اصلی را ایفا نموده و رادیکالیسم به‌عنوان دیدگاه حاشیه‌ای جای خود را به سازه‌انگاری داده است. سیر تحولات فلسفه علم نیز مناظرات سنت‌گرایان، رفتارگرایان، پسارفتارگرایان و مناظره میان تأمل‌گرایان و عقل‌گرایان را رقم زده است. این تحولات نشان داد که نقش مبانی فلسفی و فرانظری خصوصاً در عرصه‌ای همچون روابط بین‌الملل بسیار فراتر از آن است که بتوان از آن به‌سادگی و با بستن چشم به‌روی پیش‌فرض‌های معرفت‌شناسانه، هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه و بسنده کردن به ابعادی خاص عبور کرد. شکل‌گیری مناظره چهارم میان محاسبه‌گرایان سودانگار و تأمل‌گرایان، اوج به رخ کشیدن این ناتوانی است که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناظرات روابط بین‌الملل در جریان است. (لپید^۱، ۱۹۸۹) تأمل‌گرایان نشان دادند در علوم اجتماعی که انسان‌ها بررسی‌کننده و بررسی‌شونده‌اند، نظریه‌ها می‌توانند بر تصمیمات و رفتار انسان‌ها تأثیر گذاشته و موضوع مورد مطالعه را تغییر دهند. پیشگویی‌های علمی می‌تواند خودتحقق‌بخش، با هدف تحقق ایده ارائه شده، یا خودشکن باشند؛ به این معنا که صرف ارائه شدن آن، منجر به آغاز فعالیت علیه تحقق آن شود. نظریه‌ها می‌توانند نسبت به آنچه می‌کوشیم تا تبیین و تشریح کنیم، صرفاً وضعیت خارجی و بیرونی نداشته، بلکه در ساخت و تعیین چگونگی جهان نقش داشته باشد. بنیان‌های فرانظری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه نظریات، نوع تبیین‌ها و ساخت‌های تبیینی را متفاوت می‌سازند. بر این اساس، هم موضوع^۲ و هم فرآیند مطالعه نیازمند به نگرشی تأمل‌گرایانه و انعکاسی^۳ است. مؤلفه مهم‌تری که نظریه‌پردازی در این حوزه را متأثر ساخت، روندهای بین‌المللی

1. Lapid
2. Subject
3. Reflective

در سه دهه اخیر است. اوج‌گیری خیزش‌های اسلامی خصوصاً در دو دهه اخیر و پایان جنگ سرد و فروپاشی غیرمنتظره شوروی بدون درگیری نظامی به‌عنوان دو حادثه عظیم، به‌علاوه تحولاتی چون سیر غیرمتعارف خیزش چین به‌عنوان قدرت بزرگ، بقای ناتو پس از جنگ سرد و گسترش آن به شرق، بحران‌های اقتصادی جهانی و تأثیر آن بر ثبات نظام مالی، سقوط ایده قرن پاسفیک جدید، تبدیل نگرانی ایده ژاپن به‌عنوان غول اقتصادی به رقیب بی‌ضرر سرمایه‌داری، شکل‌گیری مجدد منازعات قومی و هویتی و ... موج جدیدی از بحران و آشفتگی تحلیلی نظریه‌های کنونی در پاسخ به مشکلات موجود را به تصویر کشیده و اندیشمندان این حوزه را به این باور متقاعد ساخته است که سیاست جهانی عرصه‌ای پیچیده است که نظریه‌های مختلف سعی می‌کنند هرکدام بخش‌هایی از این پیچیدگی را مورد توجه قرار دهند (والس^۱، ۱۹۹۸) و هیچ‌کدام از رهیافت‌های موجود، در تصلب خود، به‌تنهایی قادر به تحلیل پیچیدگی‌های سیاست جهانی معاصر نیستند. افزون بر آن، بخش قابل توجهی از نقد نظریه غالب روابط بین‌الملل متوجه غربی بودن، بلکه آمریکایی بودن ماهیت این دیسپلین است. برخی دیگر به‌صورت خاص سلطه و اقتدار سیاسی سکولاریسم به‌عنوان بنیان نظریه و عمل روابط بین‌الملل را علت پیدایش نقصان تحلیلی برشمرده‌اند (شاکمن هورد^۲، ۲۰۰۸) و بر این باورند که تحمیل نگرش‌های سکولاریستی بر این حوزه باعث شده تا بخش عمده‌ای از واقعیات عرصه سیاست بین‌الملل که مربوط به نقش بازیگران دینی یا انگاره‌های دینی است، عملاً نادیده گرفته شده و ظرفیت قدرت خیزش‌های دینی اخیر غیرقابل توجیه باشد، بلکه فراتر، اندیشمندان علوم اجتماعی را با این سؤال مواجه سازد که آیا علوم اجتماعی با حاکمیت تعصب‌ورزانه سکولاریسم بر آن دچار ناتوانی در تبیین و فهم نشده است؟ برخی دیگر منشأ این مشکلات را در گرفتار شدن دیسپلین در دوگانه‌انگاری ناشی از فهم پوزیتیویستی سخت که بر مباحثات مطرح در آمریکا سیطره یافته و فهم تأمل‌گرایانه و انعکاسی نرم که در

1. Walt

2. ShakmanHurd

اروپا رایج است می‌دانند. (بوزان^۱، ۲۰۱۰) در این راه، بخش قابل توجهی از مسائل و موضوعات کنونی حوزه روابط بین‌الملل مربوط به بازگشت دین در عرصه سیاست بین‌الملل است. از یک‌سو، تأثیرگذاری دین و بازیگران دینی در عرصه‌های مختلف بین‌الملل، اعم از استراتژی و امنیت، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جنبش‌ها و انقلاب‌ها و ... که خود را به‌عنوان ظرفیت قدرت بر این عرصه تحمیل کرده‌اند و تأثیر آموزه‌های دینی بر سیستم اعتقادی افراد تأثیرگذار در فرآیند تصمیم‌گیری یا سیاست‌گذاری، یا فراتر بر نظام‌های معنایی اعتقادی اجتماعی شکل گرفته در جوامع مذهبی و حتی مدرن که مبنای وثیقی شده، برای فهم آنان از روابط بین‌الملل و همچنین مبنای آنان در کنش و واکنش‌های اجتماعی، سبب شده است تا طیف قابل توجهی از اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل، عدم توجه به نقش دین به‌وسیله نظریه‌های موجود را به‌عنوان نقصان تحلیلی این نظریه‌ها در تبیین یا فهم واقعیت موجود مطرح نمایند. (اسنایدر، ۲۰۰۹)

با تمام این اوصاف، مروری بر آموزه‌های دینی و به‌طور خاص منابع اسلامی نشان می‌دهد که در این منابع گزاره‌های قابل توجهی نسبت به ابعاد تحلیلی روابط بین‌الملل ارائه شده است؛ به‌گونه‌ای که نمایانگر ظرفیت ارائه تبیینی متفاوت از چهارچوب‌های نظری کنونی است و می‌تواند رهیافتی جدید در فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های تعاملات بین‌المللی ایجاد کند و نادیده گرفتن این پارادایم فکری در تحلیل سیاست بین‌الملل، کنار گذاشتن ظرفیت تحلیلی قابل توجه در فهم وقایع بین‌المللی است. از سوی دیگر، این گزاره‌ها نقشی مؤثر در نظام معنایی و انگاره‌ای جوامع و افراد مسلمان دارد و از آنجا که یکی از ابعاد نقصان تحلیلی رهیافت‌های نظری روابط بین‌الملل، مسئله تأثیرات انگاره‌های دینی است، بررسی این پدیده از منظر دین نیز در اولویت و اهمیت قرار می‌گیرد. بر این اساس، پرداختن به این سؤال اهمیت می‌یابد که آیا انگاره‌های دینی می‌تواند مجموعه منسجمی از آموزه‌ها در سطح نظری ارائه و با معرفی منظری جدید، به فهم و تبیین مسائل جاری بین‌الملل کمک کند؟ همچنین اینکه روند سازنده این انگاره‌ها

1. Buzan

بر عرصه سیاست بین‌الملل چگونه است؟

ماهیت نظریه دینی روابط بین‌الملل

پیش از هرگونه تلاش جهت استخراج نظریه دینی روابط بین‌الملل، یا هر نوع بحث و مناقشه پیرامون امکان و امتناع آن، تجزیه و تحلیل ماهیت نظریه‌پردازی دینی روابط بین‌الملل و شناخت تمایز آن از سایر حوزه‌های مطالعاتی که به گونه‌ای بحث دین و روابط بین‌الملل را مورد بررسی قرار داده‌اند، امری اجتناب‌ناپذیر است. افزون بر آن، تعیین جایگاه این فعالیت در جغرافیای مطالعات علوم اجتماعی و نسبت آن با نظریه‌پردازی‌های مشابه در قلمروی سایر علوم، سطح انتظارات علمی از نظریه‌پردازی را شکل می‌بخشد. از این رو، لازم است با تشریح برداشت اندیشمندان روابط بین‌الملل از نظریه و نظریه‌پردازی در این حوزه، نسبت نظریه‌پردازی مورد ادعا در قلمروی تئوری دینی روابط بین‌الملل با موارد مذکور تشریح شده و ماهیت دیسیپلینی آن مورد کاوش قرار گیرد.

۱. نظریه و نظریه‌پردازی

در تعریف نظریه، طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌ها، از نگرش‌های سخت‌گیرانه و حداکثری تا دیدگاه‌های تساهل‌گرایانه و حداقلی، وجود دارد. صرف‌نظر از برداشت‌های متفاوت و مناقشه‌برانگیزی که از نظریه، به صورت عمومی یا در علوم اجتماعی ارائه شده است، شاید بتوان به صورت خاص تنوع برداشت از نظریه در روابط بین‌الملل را که معرکه آرا و نظرات است، ناشی از دو عامل زیر دانست:

الف) رویکردهای متمایز نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: بدین معنا که سنت‌های پژوهشی هر کدام از چهارچوب فکری خود به نظریه نگاه کرده و تعریف متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند. (اسکات برچیل^۱، اندرو لینکلتر^۲، ۲۰۰۵: ۱۲-)

1. Scott Burchill

2. Andrew Linklater

(۱۱) بر این اساس، والتز^۱ آن را «تبیین‌کننده قوانین حاکم بر سیاست بین‌الملل یا الگوهای جاری بر رفتار ملت‌ها»، (۱۹۷۹: ۶) هالیس^۲ و اسمیت «تلاش در جهت تبیین و پیش‌بینی رفتار یا فهم جهان ذهنی بازیگران»، (۱۹۹۰: ۲۳) وایت^۳ «سنت‌هایی درباره گمانه‌زنی پیرامون روابط دولت‌ها به گونه‌ای که یا بر تلاش برای قدرت یا بر طبیعت جامعه بین‌المللی و امکان جامعه جهانی تمرکز دارند»، (۱۹۹۱: ۳۵) دویلی^۴ «داده‌های تجربی را برای به آزمون گذاردن فرضیه‌هایی درباره جهان به کار می‌برند، مانند این فرضیه که میان دولت‌های لیبرال دمکرات جنگ رخ نمی‌دهد»، (۱۹۸۳: ۱۲) و باترفیلد^۵ و وایت «بهره‌گیری از مفاهیمی چون توازن قدرت، و تلاش برای تجزیه و تحلیل و روشن نمودن آن» (۱۹۶۶: ۶۴) می‌دانند. نظریه‌های انتقادی، ماهیت نظریه را در نقد شکل‌های سلطه و منظره‌هایی می‌دانند که امور بر ساخته اجتماعی و قابل تغییر را، اموری طبیعی و غیرقابل جای‌گزین معرفی می‌کنند. از منظر این دسته نظریه‌ها، نظریه‌هایی مسئله را باز می‌نمایانند که جهان چگونه باید سازمان‌دهی شود و روش‌های تحلیلی‌ای را نشان می‌دهند که مفاهیمی چون حقوق بشر یا عدالت اجتماعی از طریق آن ساخته شده و مورد دفاع قرار می‌گیرد (نظریه هنجاری یا اخلاق بین‌المللی). از منظر دیگر، نظریه در برگیرنده ادعاهای معرفت‌شناسانه‌ای است درباره اینکه چگونه جهان را می‌توان فهمید و ادعاهای هستی‌شناسانه مبنی بر اینکه جهان در نهایت بر چه مبانی‌ای استوار است و مواردی مانند اینکه آیا اساساً عرصه بین‌الملل بر مبنای دولت‌های دارای مشروعیت استوار است یا بر افراد دارای حق و تکلیف نسبت به دیگران (نظریه سازنده). این مرور کوتاه حداقل نمایانگر آن است که

1. Waltz
2. Hollis
3. Martin Wight
4. Doyle
5. Herbert Butterfield

مشارکت‌کنندگان در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، توافقی بر سر اینکه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل با چه امری درگیر است، ندارند.

ب) **گوناگونی دیدگاه‌ها در شاخصه‌های ارزیابی صحت نظریه‌ها:** مروری بر

گسترده‌گی شاخصه‌های ارزیابی نظریه‌ها، نشان‌دهنده آن است که نوع نگرش به نظریه در روابط بین‌الملل بسیار متفاوت و وسیع است. علی‌رغم آنکه اکثر چهارچوب‌های نظری دو اصل «سازگاری درونی»^۱، به‌معنای سازگاری و عدم تناقض تمامی گزاره‌های نظریه و «همسازی»^۲، به‌معنای آنکه گزاره‌های نظریه به‌صورتی باشند که کل معناداری را پدید آورند، به‌عنوان شاخصه ارزیابی صحت نظریه می‌پذیرند، لیکن برخی نظرات شاخصه‌های دیگری را هم می‌افزایند که مورد توافق سایر دیدگاه‌ها نیست. از این میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «سادگی»^۳، بدین معنا که نظریه از قوانین، واحدها، یا سازوکارهای علی کمتر پیچیده باشد؛ «تأییدگری/دامنه»^۴، به‌معنای وسعت دامنه رویدادهای مختلف و انواع رویدادهایی که از قوانین نظریه استنباط می‌شود؛ «ابطال‌پذیری»^۵، به‌معنای امکان تصور نتایج یا شرایطی که در صورت وقوع آن دست از نظریه برمی‌داریم؛ «انضمامی بودن»^۶، به‌معنای آنکه نظریه، واقعیت را به شکل مستقیم بازنمایی کند؛ «زایا بودن»^۷، به‌معنای توان نظریه در رهنمون ساختن به رویدادهایی که تا کنون بدان نیندیشیده‌ایم؛ و در نهایت، «محافظه‌کاری شناختی»^۸، به‌معنای امکان همخوانی نظریه با نظریه‌های قدیمی، تا حد ممکن. افزون بر موارد مذکور می‌توان از «فارغ از ارزش بودن»^۹، پیگیر

1. Internal consistency
2. coherence
3. simplicity
4. corroboration/range
5. falsifiability
6. concreteness
7. fecundity
8. Methodological conservatism
9. Value free

اهداف اخلاقی بودن و رهایی بخشی بشر نام برد که به عنوان معیار صحت نظریه ذکر شده است. (چرنوف^۱، ۲۰۰۷: ۸۵) این تنوع شاخصه‌ها که براساس تفاوت در نوع نگرش‌ها پدیدار شده، باعث شده است تا اندیشمندی چون والتز به این نتیجه برسد که ملاک را در سودمندی قرار دهد و بگوید: «تصمیم در مورد اینکه یک نظریه سودمند است یا خیر به وسیله گروهی از افراد اتخاذ می‌شود که استفاده از آن نظریه یا بحث در مورد آن را مفید می‌یابند. همچنان که استیو وینبرگ^۲ فیزیکدان مشهور می‌گوید: در نهایت آزمون یک نظریه این است که افراد (یعنی افراد درون یک حوزه) بحث نمودن، انتقاد کردن و تلاش برای کاربرد آن نظریه را مفید ارزیابی می‌کنند». (والتز، بحث نظریه^۳)

با تمام این اوصاف، چند مؤلفه در میان اندیشمندان به عنوان اصول اساسی نظریه مورد توافق است که عبارتند از: مرزبندی حوزه‌ای، توانمندی در سازمان‌دهی و انسجام گزاره‌ای یا مجموعه‌ای از قوانین، نقش تبیینی. بر این اساس، «نظریه، طرح‌واره‌ای ذهنی و ابداعی است که با بهره‌گیری از مفاهیم نظری یا ابداع مفاهیم جدید، قلمروی موضوعی خاصی را تعین بخشیده و بر آن پرتوافکنی می‌کند و با فهم‌پذیر ساختن منطق نهفته در ورای یک پدیده یا مجموعه‌ای از پدیده‌های یک قلمرو و رابطه آن با سایر پدیده‌ها، در صدد تبیین ارتباط میان آنان بر می‌آید» (عبدخدایی، ۱۳۸۹: ۲۴۰)

۲. نظریه‌پردازی در دو معنا: فرانظری و نظری

فارغ از مناقشاتی که پیرامون نظریه وجود دارد، دو گستره از نظریه‌پردازی در میان اندیشمندان مورد توجه قرار گرفته است:

الف) «نظریه‌پردازی نوع نخست»^۴ یا نظریه‌پردازی پژوهشگران: در این نوع نظریه‌پردازی، نظریه اجتماعی به دنبال ارائه تبیین‌هایی از الگوهای مستمر یا

1. Chernoff

2. Steve Weinberg

3. Theory talk

4. First order theories

توالی‌های منظم پدیده‌های زندگی اجتماعی است. در این روند، نظریه در جریان پژوهش تولید شده و به‌عنوان منبعی برای فرضیه‌سازی آزمون‌پذیر مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

ب) «نظریه نوع دوم»^۱ یا نظریه‌پردازی فرانظری: هدف این‌گونه نظریه‌پردازی، درکی از زندگی اجتماعی بر حسب مفاهیم و اندیشه‌های اساسی است. (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۸۷) به تعبیر ونت^۲، «هدف این‌گونه نظریه‌پردازی نیز تقویت شناخت ما از سیاست جهان است، ولی این مهم را به شکل غیرمستقیم و از طریق تکیه کردن روی موضوعات هستی‌شناختی و شناخت‌شناسانه انجام می‌دهد که پرسش‌ها و پاسخ‌های مهم یا موجه برای دانش روابط بین‌الملل چیست، نه با متمرکز شدن روی ساختار و پویای خود نظام بین‌الملل». (۱۹۹۱: ۳۸۳) نگاه به دو نوع نظریه‌پردازی فوق‌ما را در بحث امکان نظریه‌پردازی دینی روابط بین‌الملل با این سؤال مواجه می‌سازد که کدامین نوع مورد قصد است؟ بر این اساس، نظریه دینی دو نوع نظریه را می‌تواند مدعی باشد:

الف) نظریه‌های آزمون‌پذیری که قوانین علمی از درون آن استخراج شده، دارای قابلیت آزمون‌پذیری است و افزون بر آن، برخوردار از توانایی تبیین چرایی رابطه‌هاست.

ب) رویکردهای فرانظری نظریه‌ساز که بر جهت‌گیری‌های کلان استخراج و تحلیل داده‌ها تأثیرگذار است.

مروری بر آموزه‌های دینی نشان می‌دهد که نظریه دینی قادر است لباس هر دو سیاق را به تن کرده و استخراج هر دو نوع از آن میسر است. برخی از آموزه‌های دینی به‌گونه‌ای سخن می‌گویند که قوانینی الهی بر رفتارهای اجتماعی در سطح بین‌المللی را تبیین می‌کنند. این نوع آموزه‌ها که در زبان دینی از آن‌ها به سنن اجتماعی - الهی یاد برده می‌شود و سنی تکوینی هستند، بیانگر قوانینی است که خداوند بر طبیعت حاکم گردانیده

1. Second order theories

2. Wendt

است و حکمت الهی اقتضا می‌کند که عالم هستی بر مبنای این قوانین تداوم یابد. نوع دوم نظریه‌پردازی از درون مباحث هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه‌ای استخراج می‌شوند که به تعبیر اندیشمندان دینی ما از درون جهان‌بینی اسلامی به دست می‌آید و تمامی تحلیل‌ها و تبیین‌ها درون چهارچوب نظری آن رنگ یافته و از منظر آن جهان‌بینی، کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح سیاست بین‌الملل را فهم، تفسیر و تبیین می‌کند.

۳. معانی نظریه دینی

نظریه دینی حداقل در دو معنای کلی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. اول، در معنای نخست، نظریه دینی به بررسی تأثیراتی می‌پردازد که دین در عرصه کنش‌ها و واکنش‌های بین‌المللی اعم از سطح کنشگر یا ساختار (مادی، نهادی یا انگاره‌ای) از خود به جا گذاشته است و به‌عنوان ظرفیت قدرت عمل می‌کند. مبنای تحقیق این سطح نظری، مطالعه کنش‌ها، ساختار یا فرآیندهای بازیگران و جوامع دینی و تأثیرات آن است، اعم از جوامعی که کنشگر، ساختار یا فرآیندهای مورد استفاده در آن متناسب به آموزه‌های دینی شده و با ارجاع به آن مشروعیت می‌یابد یا جوامعی که لزوماً به‌دنبال مشروعیت بخشیدن دینی نیستند، لیکن به‌نحو خودآگاه یا ناخودآگاه متأثر از انگاره‌ها، ساختارها یا فرآیندهای دینی هستند، به‌گونه‌ای که نوع کنش آنان بازتابی از این تأثیر است. در این‌گونه از مطالعه، نوع رفتار، ساختار و فرآیندهای کشورهای دینی مورد توجه قرار گرفته و قاعده‌مندی رفتاری آنان تحت نظریه‌پردازی متعارف علوم اجتماعی بررسی می‌شود. این‌گونه نظریه‌پردازی را از آن حیث که موضوع مورد مطالعه جوامعی دینی هستند، می‌توان نظریه‌پردازی دینی نام نهاد. این نوع نگرش به‌صورت عام یا خاص در چند دهه اخیر با تحولات عظیمی که نیروهای دینی در ایجاد یا تشدید آن تأثیرگذار بوده‌اند مانند انقلاب اسلامی ایران، اوج‌گیری خیزش‌های اسلامی از دهه ۹۰ و ... مورد توجه برخی اندیشمندان روابط بین‌الملل قرار گرفته است و نوعی واکنش به غفلت از نقش ادیان، فرهنگ‌ها، ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها در تفاسیر علمی اجتماعی عرصه بین‌الملل است، همچنان که اقتصاد سیاسی

بین‌الملل، نوعی واکنش به غفلت از عوامل اقتصادی در این رشته علمی بود.

در این گونه مطالعات، سؤالاتی از این قبیل مورد بررسی قرار می‌گیرد: چگونه دین (اعم از آموزه‌ها، ساختارها، نمادها، فرهنگ‌ها، فرایندها، شعائر و کلیه اموری که تحت عنوان پدیده‌های دینی تعریف می‌شود) بر دلائل عقلانی بشر و اعمال وی تأثیر می‌گذارد؟ چگونه دین بر کارگزار یا ساختار تأثیر می‌گذارد؟ پیامد این تأثیرات در منطق کنش‌ها و واکنش‌های پدیده‌های اجتماعی و بین‌المللی چیست؟ تأثیرگذاری دین را چه سطح و ناحیه‌ای از تحلیل باید قرار داد، به‌عنوان عامل علی در عرصه روابط بین‌الملل و کنشگر، به‌عنوان عامل شکل‌دهنده در ساختار سیاست بین‌الملل، به‌عنوان هسته ساختار سیاست بین‌الملل یا به‌عنوان عنصر تکمیلی آن و بررسی‌هایی از این دست؟

دوم، در معنای دیگر، نظریه دینی به‌معنای تحلیلی است که آموزه‌های دینی یا پارادایم‌های فکری که آموزه‌های دینی آن را ایجاد کرده است، از نحوه کنش‌ها و واکنش‌های عرصه بین‌الملل ارائه می‌کند که ممکن است متعارض، مکمل یا متغایر با آن تحلیلی باشد که به‌عنوان تحلیل‌های علمی رقیب روابط بین‌الملل مطرح است. در این معنا، نظریه دینی می‌تواند دارای سه نقش باشد:

الف) نظریه از نوع نخست: بدین معنا که می‌توان نظریاتی آزمون‌پذیر از درون آموزه‌های دینی استخراج کرد، به‌گونه‌ای که قادر است بخشی از مشکلات و کاستی‌های علم در تبیین یا فهم پدیده‌های اجتماعی را برطرف کند. این نوع نظریه‌پردازی را نیز می‌توان دینی نام نهاد، از این‌رو که در حل برخی مسائل و مشکلات خود، از دین و نوع نگاه آن برای تبیین و فهم تمسک می‌جوید. این نوع از نظریه با نظریه‌پردازی قسم اول، (نظریه‌پردازی نوع نخست یا نظریه‌پردازی پژوهشگران) که پیش‌تر ذکر آن به میان آمد، همسنخ است.

ب) نظریه از نوع دوم یا فرانظری: در این معنا نظریه دینی به‌معنای تلاش برای فهم یا تبیین عقلانی نظام‌مند نسبت به فرآیند یا ساختار یا رفتار کنشگران یا پدیده‌های اجتماعی به‌طور عام، اعم از جوامع دینی یا غیردینی، از درون

منابع و آموزه‌های دینی و براساس روش‌های معتبر استخراج این منابع و با اتکا بر بنیان‌های فرانظری است؛ با این فرض که آموزه‌های دینی نظریه‌ای منسجم یا برنامه‌ای پژوهشی به معنای لاکاتوشی آن است که می‌تواند در برگیرنده نظریه‌های مختلف باشد، یا اینکه سنت پژوهشی نسبت به تحولات اجتماعی در سطح کلان آن را داراست و قادر است چهارچوبی برای نگرش نظام‌مند به تحلیل رفتار کنشگر و ساختار در سطح بین‌الملل ارائه دهد. این نوع نظریه‌پردازی نیز دینی است، از این رو که اساساً معتقد است آموزه‌های دینی دارای ظرفیت نوعی نگاه منسجم برای ارائه تبیین یا فهم رفتارهای اجتماعی بشر است.

ج) نظریه سازنده: دیدگاه‌ها و نظریات دینی در مسائل اجتماعی دارای نقش تکوینی و سازنده هستند و به‌عنوان نظام‌های معنایی هدایت‌کننده در چرخه فرآیند تأثیرگذاری بیرونی وارد می‌شوند و بر کنش‌های جوامع و اجتماعات دینداران تأثیر می‌گذارند و فهم آن‌ها می‌تواند دستمایه فهم یا تبیین تئوری‌های مصطلح علمی از جوامع دیندار باشد.

براساس نوع دوم از نظریه‌پردازی و اقسام سه‌گانه آن، سؤالاتی از این سنخ در پیش روی تحقیق مطرح است که آیا پارادایم فکری مبتنی بر آموزه‌های دینی و حیانی، از ظرفیت لازم برای نظریه‌پردازی جهت فهم یا تبیین کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح تعاملات بین‌الملل برخوردار است یا خیر؟ آیا در چهارچوب تفکر و جهان‌بینی اسلامی می‌توان راه‌های جایگزینی برای سازمان‌دهی مناسب‌تر روابط بین‌الملل و فهم تعاملات اجتماعی در سطح کلان یافت؟ آیا نگاه حاضر به روابط بین‌الملل که نگاهی با معیارهای فرانظری خاص و حتی منطقه‌ای خاص است، تنها نوع نگاه علمی ممکن بوده، به‌گونه‌ای که می‌تواند حقایق این عرصه را درک و تحلیل کند و بدیل و جایگزینی برای آن قابل‌تصور نیست؟ نسبت نظریه‌پردازی مبتنی بر آموزه‌های و حیانی با مسیرهایی در نظریه‌پردازی که نظریه‌های رایج روابط بین‌الملل برای نظریه‌پردازی طی کرده‌اند چیست؟

سؤال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در بحث امکان‌سنجی نظریه دینی روابط بین‌الملل، کدام یک از دو نوع نظریه دینی محل بحث است. به دیگر سخن آنکه کدام نوع نظریه‌پردازی دینی مورد انکار نظریه‌پردازان عام روابط بین‌الملل قرار داشته و ورود دین به آن را مغایر با موازین علم می‌دانند؟ بدون تردید نوع نخست، یعنی مطالعه نقش دین به عنوان عامل و مؤلفه تأثیرگذار بر کنشگر یا ساختار یا فرآیند اجتماعی در سطح مناسبات بین‌المللی، از وظایف تحقیقات علمی در قلمروی دانش روابط بین‌الملل است و اگر این وظیفه به دلیل سیطره عملی سکولاریزاسیون بر تولید علم در قلمروی روابط بین‌الملل مورد غفلت قرار گرفته است، پیامد آن به عنوان نقصان‌های تحلیلی جدی این علم در تبیین واقعیات موجود را آشکار ساخته است. علم نسبت به دین به عنوان یک پدیده تأثیرگذار در عرصه اجتماعی نمی‌تواند بی تفاوت باشد و این در عرصه روابط بین‌الملل استثنایزیر نیست. از این رو، نظریه دینی به معنای مطالعه پدیده‌های دینی پذیرفته شده است و نمی‌تواند محل بحث باشد. یکی از مناقشات مهم و جاری میان عالمان روابط بین‌الملل آن است که چرا اندیشمندان این حوزه اجازه داده‌اند تا حاکمیت انگاره‌های سکولاریستی یا تسلط نظریه مدرنیزاسیون مبتنی بر انگاره‌های لیبرالیستی یا سیطره تفکر غربی، بلکه آمریکایی، آن قدر فزونی یابد که آنان را از فهم درست واقعیات عرصه بین‌الملل باز دارد؟ از این رو، امکان نظریه‌پردازی نظریه نوع نخست اکنون محل مناقشه نیست، بلکه بر ضرورت آن استدلال می‌شود. هر چند که تا پیش از مقطع انقلاب اسلامی ایران، عدم حضور دین در عرصه فعالیت اجتماعی این فرصت را برای اندیشه‌های الحادی و سکولاریستی فراهم ساخته بود که نمی‌توان دین را به عنوان عامل تأثیرگذار اجتماعی در هیچ سطحی حتی سطح بین‌الملل در نظر گرفت. اکنون محل سخن در نظریه دینی نوع دوم است که دین مدعی حضور و ایفای نقش در رویکرد آکادمی و تولید علم برای تبیین یا فهم رویدادها و حوادث است. در حقیقت، این مدعا بر پایه این فرض است که گزاره‌های الهیاتی دربردارنده نوعی نظریه درباره جهان اجتماعی است که به صورت اجتماع معرفتی ظهور یافته و شیوه جایگزینی برای نگرش

به جهان اجتماعی است.

۴. اهداف نظریه دینی روابط بین الملل

از رهگذر آنچه گذشت، مشخص می‌شود این سطح از نظریه‌پردازی تلاش می‌کند تا به سؤالاتی از این دست پاسخ گوید: چگونه می‌توان بر مبنای منابع معتبر و روش علمی مقبول جامعه اندیشمندان دینی، نظریه‌ای منسجم در سطح نظری و بنیان‌های فرانظری نسبت به قلمروی روابط بین الملل استخراج نمود؟ آیا منابع معتبر دینی، از چنان ظرفیتی برخوردار است که در سطح فرانظری امکان استخراج نظریه‌ای منسجم نسبت به قلمروی روابط بین الملل را فراهم سازد، به گونه‌ای که براساس روش علمی پذیرفته شده جامعه عالمان دینی، قابل استناد به دین بوده و از سوی دیگر انتظارات جامعه علمی روابط بین الملل را پاسخگو باشد؟ آیا پارادایم فکری مبتنی بر آموزه‌های دینی و حیانی، از ظرفیت لازم برای نظریه‌پردازی جهت فهم یا تبیین کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح تعاملات بین الملل برخوردار است یا خیر؟ آیا در چهارچوب تفکر و جهان‌بینی اسلامی می‌توان راه‌های جایگزینی برای سازمان‌دهی مناسب‌تر روابط بین الملل و فهم تعاملات اجتماعی در سطح کلان یافت؟ آیا نگاه حاضر به روابط بین الملل که نگاهی با معیارهای فرانظری خاص و حتی منطقه‌ای خاص (غربی) است، تنها نوع نگاه علمی ممکن بوده، به گونه‌ای که می‌تواند حقایق این عرصه را درک و تحلیل کند و بدیل و جایگزینی برای آن قابل تصور نیست؟ نسبت نظریه‌پردازی مبتنی بر آموزه‌های و حیانی با مسیرهایی در نظریه‌پردازی که نظریه‌های رایج روابط بین الملل طی کرده‌اند چیست؟ ظرفیت‌هایی که آموزه‌هایی دینی را برای ارائه نظریه روابط بین الملل توانمند می‌سازد کدام است؟ برای پاسخگویی به این سؤالات به صورت طبیعی سؤالات دیگری از این قبیل مورد توجه قرار می‌گیرد: مدل‌های ارائه شده علم دینی کدامند؟ چالش‌هایی که به وسیله دیدگاه‌هایی که ارائه علم دینی را غیر موجه می‌انگارند و نظریه‌پردازی دینی با آن مواجه است، چیست؟

نظریه‌پردازی در این سطح، در یک نگاه کلی، دو هدف عینی را تعقیب می‌کند:

۱. به آزمون گذاشتن ظرفیت پارادایم فکری مبتنی بر آموزه‌های وحیانی اسلام جهت نظریه‌پردازی برای فهم یا تبیین کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح تعاملات بین‌الملل.

۲. مشخص کردن قلمروی تبیینی یا تفهیمی این نوع نظریه‌پردازی نسبت به نظریه‌های رایج و به عبارت دیگر قلمروی نقشی که این نوع نظریه‌پردازی برای خود در مناسبات علم و دین قائل است.

مدعای این سطح از پژوهش این است که از درون نظام فکری دینی، برنامه‌ای پژوهشی بیرون می‌آید که می‌تواند نظریه‌های مختلفی را در درون خود متناسب با واقعیات موجود، با هدف فهم یا تبیین آن‌ها پروراند. ضرورت این‌گونه تحقیق از آنجا آشکار می‌شود که اگر ایمان را صرف قبول تعبدی برخی اصول و آموزه‌ها ترجمه نکنیم، بلکه آن را رهیافتی برای دستیابی به معرفت قابل اطمینان، اعتماد و وثوق بدانیم، واقعیتهای زیر به‌دست می‌آید:

۱. در جامعه ایمانی در پرتوی ایمان، نوعی از اتکای عقلانی به‌دست می‌آید که به هیچ‌وجه اعتماد به آن کمتر از اتکایی نیست که ناشی از معرفت تجربی و حسی یا برهانی است، بلکه نقش تکمیلی قابل توجهی دارد. افزون بر آن، از آنجا که همراه با یک رابطه قلبی است، در کنش‌های اجتماعی بسیار مؤثرتر و فعالانه‌تر عمل می‌کند؛ بدین معنا که کنشی که ناشی از اهتدا و اتکای ایمانی است، بسیار فعالانه‌تر و پرظرفیت‌تر از کنشی عمل می‌کند که براساس متقاعد شدن به صدق و صحت یک قضیه، آن‌هم بر مبنای خاصی از صدق، رخ می‌دهد. به‌علاوه، منطق مبتنی بر ملاک‌های نظریه انتخاب عقلانی (محاسبه‌گرایی سودانگار) را متحول می‌سازد، زیرا براساس نوعی اعتقاد و احساس قلبی عمل کرده و دایره هستی‌شناسانه خود را نیز در گستره‌ای فراتر تعریف می‌کند و منحصر به نگاه تجزیه و تحلیل نمی‌شود و بر مدار ارزش‌های حسابگری فارغ‌دلانه مبتنی بر سود - هزینه اقتصادی نمی‌گردد.

۲. از سویی دیگر، از آنجا که این نوع ایمان براساس یک نظام معرفتی خاص و

ضابطه‌مند به دست می‌آید، به صورت بین‌الادله‌انی قابل اثبات و چالش است و حداقل نوعی نظام معرفتی جامعه مؤمنانه است که کنش‌ها را به شکل خاصی فهم و فضای تحلیلی را عوض می‌کند؛ همچنان که بر کنش‌ها نیز تاثیر گذاشته و آن را به سویی خاص جهت می‌دهد. به عبارتی دین، نظامی معنایی را شکل می‌بخشد که در آن انگاره‌ها به نحو متمایزی تولید، تفسیر و دریافت می‌شوند و برای تبیین و فهم تعاملات و کنش‌های بین‌المللی جوامع دینی، فهم این نظام معنایی حتی برای علم سکولار نیز ضرورت می‌یابد.

مدعای نظریه دینی در این نیست که دانشمندان لازم است از ظرفیت نسبی توانمندی حاصل از کارهای کمی، نظریه‌های قیاسی یا افزایش توانمندی خود در کسب ابزارهای تبیین چرایی یا پیش‌بینی وقایع دست بکشند، بلکه بر این است که:

۱. نظریه دینی قادر است نقصان تحلیلی این فعالیت‌ها در سه قلمرو را تأمین کند؛

نخست، شناخت قوانین تداخل قلمروی غیب (عالم فرامادی) و شهادت (کل عالم مادی) و شناخت کنشگران غیبی و تأثیر آنان در کنش‌ها و ساختارها عالم شهادت.

دوم، یادآوری یا تعلیم برخی قوانین ابطال‌پذیری که یا دست بشر به دلیل ناتوانی ابزاری او در آزمون از آن کوتاه است، یا عقل بشر از آن غفلت ورزیده و آن را نادیده می‌گیرد، و سوم، شناخت تحلیل آموزه‌های دینی از علل جنگ و همکاری.

۲. نظریه دینی در معنای فرانظری، با ارائه بنیان‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی،

چهارچوب نظری و پارادایم فکری خاصی را شکل می‌بخشد که نقش به‌سزایی در تحلیل، تبیین و فهم پدیده‌ها و همچنین در جهت‌گیری و غایات علم دارد.

۵. داعیه علمی بودن در کدام مرحله؟

نظریه دینی در کدام مرحله نسبت به سایر رقبای خود ادعای علمی بودن دارد؟ به عبارت دیگر، نظریه دینی در کدامین قلمرو، مداخله خود را در علم تعریف کرده و مدعی رقابت علمی در نظریه‌پردازی با سایر نظریه‌هاست؟ حوزه فعالیت دین در تولید علم در

قلمروی علوم اجتماعی به کدام مرحله از مراحل تولید علم، توسعه می‌یابد؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است صورت‌های متفاوتی را که می‌تواند به‌عنوان حوزه فعالیت دین در تولید علم مطرح باشد، بررسی کنیم. این موارد عبارتند از:

۱. موضوع و مسائل علم: بدین معنا که ابعاد مرتبط با دین در عرصه بین‌الملل، مسائلی

را به‌صورت خواسته یا ناخواسته در دستور کار حوزه علم روابط بین‌الملل قرار می‌دهد. همچنان که پیش از این اشاره شد، خیزش جنبش‌های دینی از دهه ۹۰ به بعد و ظرفیت قدرت جوامع اسلامی، گرایش‌های مختلف علم روابط بین‌الملل را با این موضوع درگیر ساخته است. این قلمرو همان محدوده‌ای است که نظریه دینی روابط بین‌الملل در معنای اول آن بدان می‌پردازد.

۲. غایات و اهداف علم: جوامع دینی در تعریف اهداف و کارکرد برای دانش و

اینکه دانش را در خدمت اهداف خود به کار گیرند فعال هستند و مقاصد دینی را به‌عنوان راهنما و تعیین‌کننده اهداف و غایات تحقیق و نظریه‌پردازی اخذ می‌کنند. در معنایی دیگر، حضور دین در مرحله تجویز رخ می‌نمایاند. بدین معنا، وظیفه توصیف، کشف و تبیین بر عهده علم و وظیفه تجویز و هنجار بر ذمه دین است. این نگرش معتقد است پیامدهای ناهنجار علم مدرن، به آن علت است که مرحله هنجاری و تجویزی علم از دین جدا مانده است.

۳. مبانی فرانظری: دین در پیش‌فرض‌ها و مبانی فرانظری علم مدخلیت دارد و حتی

می‌تواند در فرضیه‌سازی و ارائه مسائل در پیشگاه علم دارای نقش باشد. علم همواره از پیش‌فرض‌های متافیزیکی در مقام گردآوری تأثیرپذیر بوده است؛ پیش‌فرض‌های علمی که خود علم در مورد آن نظارت و داوری ندارد، لیکن در مقام داوری و تکنیک‌های آزمون و زبان علم، علم از دین کاملاً مستقل و مجزا است.

۴. استراتژی‌های تحقیق یا روش آزمون علمی: آنچه علم را هویت مستقل بخشیده

و مورد بحث و منازعه بوده، روش است. آیا نظریه دینی می‌تواند روش

معرفت‌شناسانه مستقلى در حل مشكلات جهان اجتماعى ارائه دهد؟ نسبت روش دینى و تعامل آن با استراتژی‌های تحقیق، تکنیک‌های آزمون و روش‌های رقیب مدعى علمى بودن چگونه است؟ آیا تأثیرات دینى صرفاً در مقام گردآوری رخ مى‌دهد یا دین در مقام داوری نیز داعیه‌دار است؟

۵. منابع و ابزار تولید: بدین معنا که دین، به‌صورت خاص، منبع شناخت دیگری به نام «وحی» و ابزار معرفتى دیگری به نام «نقل» در اختیار آدمى قرار مى‌دهد. به‌گونه‌ای که حضور این منبع و ابزار معرفتى در کنار سایر منابع و ابزارهای شناخت، منجر به تحول در علم مى‌شود. در این برداشت، علم دینى به معنای آن است که وحی را از جمله منابع معرفت در علم محسوب کنیم. همچنان که تجربه، عقل یا تاریخ از منابع علم است، وحی نیز به‌عنوان منبعی در شناخت طبیعت یا روابط و پدیده‌های اجتماعى بدان افزوده شود. همچنان که در موضوعات علم، به منابعی و روشی که بر مبنای اندیشه و پارادایم نگرش دینى دارای اعتبار و حجیت است مراجعه مى‌کنیم، دین از تجربه و عقل به‌عنوان منابع معتبر برای شناخت یاد کرده است؛ پس دستاوردهای آن نیز معتبر است و تعارضی میان علم و دین نخواهد بود، بلکه این کار، بهره‌گیری از دریچه دین در شناخت و فهم جهان، اعم از جهان طبیعى، اجتماعى و انسانى است. علم و دین از دو حیثیت، منظر و جنبه مختلف پدیده‌ها را تجزیه و تحلیل مى‌کنند. در این معنا، علم دینى به معنای ادعای امکان دریافت اطلاعات علمى درباره طبیعت و جهان از طریق وحی، متون مقدس، یا آموزه‌های دینى معتبر است، بدون آنکه سایر ابزارها و منابع معرفتى مورد انکار قرار گیرد.

مباحث فوق این نکته را مى‌رساند که اندیشمندی که به حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل وارد مى‌شود، لازم است مبانی روش‌شناسانه خود در تولید علم را با توجه به تحولات هرکدام از سطوح و گستره نگرش‌ها در سه سطح فلسفه علم، فلسفه علوم اجتماعى و در نهایت گرایش‌ات نظریه‌پردازانه در روابط بین‌الملل تبیین کند. بدون تردید، مبانی متخذه نمى‌تواند با مبانی هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه او تهافت داشته باشد. دیگر

آنکه لازم است نسبت به مدل‌های علم دینی اتخاذ مبنا کند. در این راستا، رابطه علم و دین، عقل و وحی و در نهایت مدل‌های ارائه شده علم دینی اهمیت خاص می‌یابد.

۶. مروری بر ماهیت دیسپلینی بحث

از موارد اساسی برای تشخیص ماهیت بحث، بررسی این سؤال است که اساساً نظریه دینی روابط بین‌الملل از چه جایگاه دیسپلینی در علم برخوردار است؟ نسبت و تمایز آن با مباحث جامعه‌شناسی دین، الهیات، فقه، کلام و ... چگونه است؟ برای پاسخ به سؤالاتی از این دست و بررسی ماهیت بحث لازم است بر انواع مباحثی که در قلمروی دین در رویکرد اجتماعی مورد توجه است مروری کرده و جایگاه نظریه دینی روابط بین‌الملل در معنای مورد نظر را مشخص کنیم. از سوی دیگر از آنجا که روابط بین‌الملل زیرمجموعه علوم اجتماعی است، ضروری است جایگاه نظریه‌پردازی دینی در روابط بین‌الملل از این حیث نیز مورد توجه قرار گیرد.

الف) جایگاه نظریه دینی روابط بین‌الملل در مباحث علوم اجتماعی

در این معنا، از آنجا که با نظام فکری دین نسبت به تبیین یا فهم رفتار اجتماعی بشر روبه‌رو هستیم، به‌گونه‌ای در بحث میان‌رشته‌ای تعامل علوم اجتماعی و به‌طور خاص روابط بین‌الملل و الهیات به‌معنای عام آن (تئولوژی) وارد شده‌ایم. در این ورود، مدعای مورد کنکاش این است که گزاره‌های الهیاتی برخوردار از ظرفیت نوعی نظریه‌پردازی درباره جهان اجتماعی هستند. لازمه حداقلی این ادعا آن است که گزاره‌های الهیاتی به‌صورت منسجم از ظرفیت پاسخگویی به موضوعات و مسائلی که مدعاهای اندیشمندان علوم اجتماعی حول پاسخگویی به آن‌ها شکل گرفته است برخوردار باشند. به تعبیری، می‌توان گفت که این کنکاش، آزمونی برای ظرفیت الهیات درباره تفکر کردن به‌صورت جامعه‌شناسانه پیرامون گزاره‌ها و آموزه‌های هنجاری خود است.

برای مشخص شدن ماهیت بحث لازم است با توجه به اینکه روابط بین‌الملل زیرمجموعه

علوم اجتماعی تلقی می‌شود، به تمایز چند سطح تحلیل و اهداف تحلیلی هر کدام توجه کنیم. این نکات به قرار زیر است:

۱. **جامعه‌شناسی دین:** هدف تحلیلی این سطح، بررسی آن عوامل اجتماعی است که اعمال دینی را تعین بیرونی اجتماعی بخشیده و آن اعمال را به نحو خاصی بر مبنای سایر عوامل اجتماعی هر جامعه، معنا می‌کند و به علاوه اینکه چگونه دین بر شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارد. مطالعات امثال دورکهایم را می‌توان در این مقوله جای داد. این روش هنگامی که در قلمروی مطالعات بین‌الملل وارد، به بررسی عوامل بین‌المللی‌ای را که می‌تواند نحوه خاصی از کنش‌ها و واکنش‌های دینی را در مقام عمل از سوی بازیگران تعین بخشد یا در سطح ساختاری، نظام‌های معنایی را جهت‌بخشی دینی خاصی دهد، بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کند؛ به نوعی می‌توان گفت این روش، نوع نخست نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل است که پیش‌تر ذکر آن به میان آمد.

۲. **جامعه‌شناسی الهیات:** هدف تحلیلی آن بررسی عوامل اجتماعی است که بر سیستم فکری و نظام آموزه‌های نهفته در ورای اعمال دینی اثر گذاشته، آن را تعین بخشیده و سمت و سو داده است؛ مانند مطالعات مانهایم. در مطالعات بین‌المللی نیز می‌توان به بررسی عوامل بین‌المللی اعم از عوامل در سطح بازیگران، رفتارها یا عوامل ساختاری که باعث شده تا در مباحث بین‌المللی مطرح در آموزه‌های الهیاتی، مباحث خاصی برجسته شود و بر آن تمرکز شود، پرداخت.

۳. **الهیات جامعه‌شناسانه:** نوعی بررسی الهیاتی است که دارای اندیشه انعکاسی و جستجو نسبت به مبانی و دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه درون تعالیم خود است؛ مانند الهیات فمینیسم یا تئولوژی لیبرال که سعی می‌کند با نگاه زن‌محورانه یا با نوعی نگاه بر مبنای مکتب فکری خاصی، مباحث تئولوژی را بازخوانی کند. در سطح روابط بین‌الملل هم می‌توان با نگاهی مبتنی بر روابط بین‌الملل، یعنی از منظری از منظرهای روابط بین‌الملل، مباحث الهیات را بازخوانی کرد. همچنان که مشخص

است، این روش گرایش به نوعی تحمیل بر آموزه‌های الهیاتی دارد.

۴. **جامعه‌شناسی الهیات گرایانه یا الهیات اجتماعی:** به بررسی و تحلیل روابط اجتماعی و کنش‌ها و واکنش‌ها از منظر آموزه‌های دینی می‌پردازد و سعی می‌کند با بهره‌گیری از آموزه‌ها و روش‌های الهیاتی، مناسبات عرصه بین‌الملل در سطح پدیده‌مندی عصر کنونی را فهم و تبیین کند.

نگاهی که در نظریه دینی روابط بین‌الملل مطرح است، در قلمروی شاخه اول و اخیر جای می‌گیرد. در شاخه اول، نظریه دینی روابط بین‌الملل درصدد فهم و تبیین آن است که چگونه انگاره‌های دین بر شکل‌گیری پدیده‌های روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارد، کنش‌ها و واکنش‌ها را در سطح تعاملات سیاست بین‌الملل متأثر می‌سازد و در ساختار بین‌الملل دارای چه جایگاهی از توانمندی قدرت است. در قلمروی شاخه اخیر، بررسی الهیاتی عرصه بین‌الملل، مناسبات و تعاملات، جامعه و نهادهای بین‌المللی و ارزیابی پدیده‌ها و مسائل اجتماعی بین‌الملل از منظر آموزه‌های دینی مدنظر است. الهی‌دان اجتماعی روابط بین‌الملل به بررسی عرصه تعاملات بین‌الملل و مشکلات آن پرداخته و تلاش می‌کند تا به فهم و برداشتی از آن‌ها و یک جهت‌گیری نسبت به آن‌ها دست یابد که مبتنی بر تعالیم و آموزه‌های دینی است.

ب) نسبت نظریه دینی روابط بین‌الملل با سایر دانش‌های اسلامی

نظریه دینی روابط بین‌الملل در معنای دوم که به دنبال نگاه تحلیلی به آموزه‌های دینی در عرصه بین‌الملل است، ناگزیر از مراجعه به منابع معتبر دینی براساس روش‌های معتبر مراجعه به این‌گونه منابع است. از این‌رو، از کلیه علوم دینی که این وظیفه را بر عهده داشته و به تحلیل روشمند آموزه‌های دینی می‌پردازند، مانند تفسیر قرآن، کلام، فقه و روش اجتهادی بهره می‌جوید. با این وجود، نوع رویکرد متمایز آن باعث می‌شود تا ماهیتی متفاوت از نگاه علوم مذکور به قلمروی روابط بین‌الملل داشته باشد. برای توضیح این تفاوت، به تفکیک سه حوزه از یکدیگر می‌پردازیم:

۱. نگاه الهیاتی به روابط بین الملل: این نگاه در صدد آن نیست که مناسبات و تعاملات بین الملل را در سطح کنونی آن فهم کرده و نگاه آموزه‌های دینی را نسبت به آن به صورت نظام‌مند استخراج کند، بلکه در صدد است کلیه آموزه‌هایی را که در متون دینی پیرامون مناسبات و روابط بین الملل بیان شده، فهم کند. به تعبیر دیگر، بیش از آنکه دغدغه فهم و تبیین نظام‌مند عرصه کنونی کنش‌ها و واکنش‌های بین المللی بر مبنای آموزه‌های دینی را داشته باشد، دل مشغول فهم کلی آموزه‌های دینی با توجه به عصر صدور است. از این رو، در این گونه تحلیل‌ها، بیشتر توصیف آموزه‌های دینی به صورت موضوعی مورد توجه قرار می‌گیرد، تا اجتهاد و بلکه فراتر، استخراج نظام الگوی تحلیلی آموزه‌های دینی نسبت به فهم و تبیین روندها و مسائل کنونی.

۲. نگاه فقهی به روابط بین الملل: این نگاه در صدد است تا احکام شرعی تعاملات و مناسبات حاکم بر روابط بین الملل را تبیین کند. در این نگاه، پس از شناخت موضوع که مسئولیت آن نه بر عهده فقه، بلکه بر دوش دیگران است، به منابع معتبر دینی مراجعه و براساس روش معتبر اجتهادی، حکم شرع را نسبت به آن موضوع استخراج می‌کند. شایان ذکر است اگر بپذیریم فهم عمیق پدیده‌ها، خصوصاً در عصر مدرن که پدیده‌ها از پیچیدگی خاص برخوردارند، بر عهده علوم اجتماعی است، در این صورت نقش فقه روابط بین الملل، بیان احکام فرعی از ادله تفصیلیه برای موضوعات بین المللی است، نه فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های بین المللی. هر چند که قلمروی فقهی برای صدور حکم نیازمند فهم عمیق موضوع است، لیکن خود وظیفه‌دار این فهم نیست.

۳. نگاه علوم اجتماعی به روابط بین الملل: این نگاه در صدد است تا روابط و مناسبات و کنش‌ها و واکنش‌ها را در سطح تعاملات بین المللی فهم و تبیین کند. به دیگر سخن، این نگاه به چگونگی و چرایی این مناسبات و روابط توجه دارد و می‌کوشد با این نوع تجزیه و تحلیل، به نحو مناسب‌تری پدیده‌ها را مدیریت کند. در این

معنا، نظریه دینی روابط بین‌الملل به‌عنوان زیرشاخه‌ای از علوم اجتماعی عمل کرده و درصدد است عرصه کنش‌ها و واکنش‌های سیاست بین‌الملل را فهم و تبیین کند. دغدغه اصلی آن، فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌ها و نه تفسیر آموزه‌های دینی است و صد البته در این فهم و تبیین بر این باور است که علم هم در مقام گردآوری و هم در مقام داوری متأثر از انگاره‌ها و چهارچوب‌های متفاوت نگرش و جهان‌بینی‌های متمایز است. از این‌رو، نوع چهارچوب نگرشی دین و انگاره‌های آن به جهان و روابط آن، تحلیلی متمایز را پدید خواهد آورد. دیگر آنکه دین، دست تحلیلی بشر را به عرصه‌ای که ابزارهای بشری در آن توانمند نیستند باز می‌کند و تحلیل او را با توجه به کنشگران و مؤلفه‌های عالم غیب که روابط جهان بشری را محفوف به خود داشته و متأثر می‌سازند، بهره‌مند می‌کند. به دیگر سخن، منظر دینی از طریق تأثیر بر مبانی فرانظری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه و از طریق بیان قوانین تأثیرگذار عرصه غیبی که در نحوه عملکرد پدیده‌های اجتماعی مؤثر است، سطح تحلیل پژوهشگر علوم اجتماعی را عمق می‌بخشد. این رویکرد هر چند از آموزه‌های الهیاتی بهره می‌برد، لیکن الهیات در این رویکرد در جایگاهی جامعه‌شناسانه قرار گرفته و به‌عنوان یک محقق اجتماعی و براساس پارادایم‌های فکری خود و روش‌های علمی به فهم اجتماع می‌پردازد و براساس آن، فهمی خاص را ارائه می‌کند که حداقل در جوامع دینی دارای نقش تکوینی است. با این نگاه، الهیات اجتماعی روابط بین‌الملل اعتراض به‌نوعی تقلیل‌گرایی ناشی از علم‌زدگی است که نمی‌تواند بخش وسیعی از جهان روابط بین‌الملل را فهم و تبیین کند. البته که همین نوع نگاه باعث می‌شود تا قلمروی بحث از مباحث الهیات خارج و در قلمروی علم قرار گیرد.

ج) تمایز رویکرد علمی از رویکردهای التقاطی و انتزاعی

یکی از سؤالات اساسی در این‌گونه تحلیل، نوع رابطه‌ای است که رویکرد علم دینی

با رویکردهای علمی رقیب برقرار می‌کند. این بحث به‌نوعی ریشه در مباحث رابطه علم و دین دارد. در اینجا لازم است میان چند نوع تلاش الهیات اجتماعی تمایز قائل شویم:

۱. **رویکرد انتزاعی:** به کنکاش در متون و آموزه‌های الهیاتی پرداخته و بدون در

نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی پدیده‌های اجتماعی کنونی، سعی می‌کند این آموزه‌ها را مورد فهم قرار دهد. این رویکرد یا به ارتباط آموزه‌ها با شرایط کنونی اهتمامی نداشته یا با برداشت سطحی از شرایط کنونی، با کمترین مناسبت، سعی در انطباق آموزه‌ها با شرایط دارد. شایان ذکر است این رویکرد ممکن است همانند رویکردهایی چون جامعه‌شناسی فلسفی (رویکرد فیلسوفانه به علوم اجتماعی) یا طبیعت‌شناسی فلسفی (رویکرد فیلسوفانه به علوم طبیعی) در مسائل علوم اجتماعی، به‌سادگی در تعارض با علم مدرن قرار گیرد.

۲. **رویکرد منفعلانه یا حل مسئله:** تلاش می‌کند تا از منظر چهارچوب نظریات موجود

به عرصه روابط اجتماعی و بین‌المللی نگریسته و در نهایت مسائل و مشکلاتی را که چهارچوب‌های موجود با آن دست به‌گریبان یا ناتوان از پاسخگویی به آن‌ها هستند، با نگرش الهیاتی پاسخگو باشد. این نگرش، فرصت فعالانه عمل کردن و عبور از چهارچوب‌های نظری موجود را برای الهیات اجتماعی فراهم نمی‌سازد.

۳. **رویکرد التقاطی:** این رویکرد سعی می‌کند نظریه‌ها یا چهارچوب‌های نظری موجود را با متون دینی توجیه کرده و از آموزه‌های دینی برای آن شواهدی دست و پا کند.

۴. **رویکرد علم دینی:** تلاش می‌کند تا نظام حاکم بر پدیده‌ها در عصر کنونی را از منظر

چهارچوب نظام فکری دینی که متخذ از مبانی فرانظری اعم از مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پارادایم دینی است فهم و تبیین کند. این رهیافت با بهره‌گیری از روش علمی مورد قبول و حاکم بر حوزه علمی اندیشمندان دینی، نظامی از مسائل جدید متناسب با وضعیت روز و مبانی پارادایمی خود را طرح می‌کند و به آن‌ها پاسخ می‌گوید و علاوه بر آنکه پاسخگوی مسائل و پرسش‌های فرانظری و نظری این گرایش علمی است، بر مبنای پارادایم (نظام فکری فرانظری) خود به ارائه

تبیین یا فهم جدید نسبت به پدیده‌های جاری پرداخته یا در گام فراتر، راهگشایی برای عبور به‌سوی نظام مطلوب است.

ه) نسبت نظریه اجتماعی و نظریه دینی

شایان ذکر است که می‌توان نگرش اندیشمندان را نسبت به رابطه نظریه اجتماعی و الهیات در چند سطح تعریف نمود:

۱. الهیات و نظریه اجتماعی هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند و در تعارض با هم هستند. امثال ماکس وبر را می‌توان از این جمله برشمرد.

۲. علوم اجتماعی همان مباحث الهیات است که سکولار شده است. امثال جان میل بانک را می‌توان جزو این دسته دانست.

۳. علوم اجتماعی، الهیات را در قالب مباحث اخلاقی گفتمان سکولار ترجمه کرده و آن را تقلیل بخشیده است. امثال هابرماس، پارسونز و دورکهایم را می‌توان از این جمله برشمرد.

۴. نظریه اجتماعی و الهیات به‌صورت دیالکتیکی دارای دادوستد با یکدیگر هستند.

امثال بلوخ یا برخی اصحاب مکتب فرانفکورت از معتقدان به این قسم هستند.

۵. علوم اجتماعی صرفاً دارای ریشه‌های الهیاتی است، لیکن از مباحث آن فاصله گرفته است. امثال چارلز تیلور بر این باور هستند.

شاید بتوان گفت در کل دو تلقی نسبت به الهیات اجتماعی (ناشی از دیدگاه‌ها نسبت به رابطه علم و دین) شکل گرفته است:

۱. نگاه رقابتی: همچنان که علم نسبت به رابطه پدیده‌ها به تبیین یا فهم می‌پردازد، آموزه‌های دینی نیز در این رابطه اظهار نظر می‌کنند و اظهار نظر آن می‌تواند همخوان یا متعارض با نتایج علمی باشد.

۲. نگاه تکمیلی: نگاه الهیات اجتماعی سه‌بُعدی است: انسان، طبیعت (عالم شهود)، مافوق طبیعت (عالم غیب). در این نگاه، عالم غیب نسبت به عالم شهود فعالانه

عمل می‌کند و تنها واقعیات عالم شهود (اعم از مادی یا غیرمادی) نیست که تأثیرگذار در تعامل پدیده‌هاست، بلکه واقعیات عوالم بالاتر نیز تأثیرگذار است که می‌بایست در تبیین یا فهم مورد توجه قرار گیرد.

قابل ذکر است نگاه نظریه دینی روابط بین‌الملل بر آن نیست که با وارد کردن عقاید و تبیین‌های دینی در قلمروی آنچه تفحص علمی نامیده می‌شود، جا را برای علم تنگ کرده یا خود را محروم از دستاوردهای نظریه‌های این قلمرو کند، بلکه این نگاه با این فرض که در علوم اجتماعی (که مرتبط با فهم از طبیعت و انسان است)، مبانی فرانظری نقشی اساسی در فهم و تبیین دارد، به دنبال آن است که نوع دیگری از فهم و تبیین را در قلمروی جهان اجتماعی مورد کنکاش قرار دهد که از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی متمایزی برخوردار است. بر این اساس، در این نوشتار نظریه دینی در معانی زیر به کار نمی‌رود:

۱. برداشتی که توانمندی بشر در دستاوردهای تجربی را به لحاظ معرفت‌شناختی یا کارکردی به صورت مطلق انکار می‌کند. رویکرد علم دینی بر این باور است که همان خداوندی که جهان و زندگی بشر را بر مبنای حاکمیت قوانین و قواعدی بنا نهاده است که علم در تلاش برای کسب آن است، خود او وحی را نازل کرده و خود به بخشی از قواعد و قوانین دست‌یافتنی یا دور از دسترس علم اشاره کرده است. سخن بر سر این نیست که قوانینی را که بشر می‌تواند در صفحه کتاب آفرینش درک کند و بیابد و مشاهده کند، برود و از میان صفحه کتاب نازل شده الهی بیرون بکشد، بلکه سخن بر سر آن است که دست‌متعارف بشر از تجربه عوالمی مؤثر در پدیده‌های این جهان کوتاه است (جهان غیب) و دیگر آنکه چشم بشر نسبت به برخی قلمروهای همین جهان دست‌یافتنی دچار غفلت و تیرگی است و وحی برای ترمیم دست کوتاه یا برای تذکر و شفافیت بخشیدن به چشم تیره و تاریک به یاری معرفت بشری آمده است. مهم آن است که برخی عرصه‌ها نه صرفاً میدانی برای آزمون یک نظریه است و بس، بلکه انسان و معنای

زندگی‌اش در معرض محک و امتحان قرار می‌گیرد.

۲. این نگاه درصدد آن نیست که توانمندی دین و وحی را در محدودیت‌های علم جستجو کند، بدین معنا که هر پیشرفت علمی، عقب‌نشینی دین و وحی را به همراه داشته باشد. همچنان که درصدد آن نیست که دست خداوند را به صورت مستقیم و بی‌ضابطه در تک‌تک حوادث و پدیده‌های خلقت جستجو کند، زیرا که دست خداوند را در جعل قوانین خلقت می‌بیند که علم درصدد کشف آن است و از عهده جزئیات برخی زاویه‌های آن نیز برمی‌آید. این نگاه در تلاش است تا از وحی در کلیت نظام و قانونمندی هستی بهره جوید. از این منظر، وحی به انسان یاری می‌رساند تا زندگی و قواعد زندگانی امروزش را بشناسد و بحث از وحی ناظر به حالی ملموس و دست‌یافتنی است. ایمان دینی دارای بار معرفتی است که دیدگاهی جدید برای نگرستن به جهان و پیدایش بصیرتی جدید فراهم می‌کند که سایر امور و پدیده‌ها در پرتوی آن، معنایی خاص و تبیینی ویژه و فهمی جدید می‌یابد، بلکه فراتر آنکه ایمان شرط شناخت منسجم است، بدین معنا که ایمان، فراهم‌سازنده آن مقولات کلیدی است که راه را برای دستیابی به شناختی کلی، منسجم و عقلانی از زندگی و جهان فراهم می‌سازد. یعنی سررشته‌ای که تمام کثرات شناختی را به وحدتی منطقی که در پرتوی آن همه یافته‌های علوم تجربی را به نظم و انسجام واحد می‌رساند. (باربور، ۱۳۶۴: ۲۶۴)

و) انواع روابط بین‌الملل دینی

در رابطه دین و روابط بین‌الملل چند گونه مطالعات را می‌توان از هم تمیز داد:

۱. روابط بین‌الملل دینی: علم روابط بین‌المللی است که نگرش‌های اجتماعی دکترین‌های دینی در روابط بین‌الملل را در تحلیل‌های علمی خود مدخلیت می‌دهد. از آنجا که تجربه (نه صرف مشاهده‌گرایی محسوس، بلکه به معنای وسیع آن) و آزمون در علم دارای نقش اساسی است، این رویکرد، در تبیین خود برای

فهم و توضیح جریان‌ات اجتماعی در روابط بین‌الملل از نتایج (داده‌های) تجربی که دکترین‌های دینی در اختیار می‌گذارند (با پذیرش توثیق آن) یا داده‌هایی که دین تحت عنوان خبر از تأثیر و تأثرات عالم فرامادی بر عالم مادی در اختیار دارد، بهره می‌گیرد. در این سنخ، دین متغیری مستقل است، همچنان که روابط بین‌الملل نیز چنین است.

۲. روابط بین‌الملل دین: سستی در علوم اجتماعی است که امر دین را متغیر وابسته دانسته و بر علل تأثیرگذار بین‌المللی (سیاسی) و بر تحولات درونی ادیان (اعم از آموزه‌ها، شعائر، مواضع اجتماعی و ...) تمرکز می‌کند. شاید بتوان آن را بخشی از جامعه‌شناسی سیاسی دین تلقی کرد. به عبارت دیگر، این مطالعات بر علل غیردینی (سیاسی از نوع روابط بین‌المللی) تأثیرگذار بر دین تمرکز دارد.

۳. روابط بین‌الملل ادیان: سستی در علوم اجتماعی که به مناسبات میان ادیان بزرگ و تعاملات آن‌ها در قالب تعاملات میان سازمان‌های ادیان مختلف، اندیشه‌های ادیان، تأثیرات ادیان بر دینداران و روابط اجتماعی آنان با یکدیگر می‌پردازد و البته به‌طور خاص روابطی را که در مقوله امور سیاسی هستند نیز در بر می‌گیرد.

۴. روابط بین‌الملل دینداران: سستی در علوم اجتماعی که تعاملات دینداران (جوامع دینی) ادیان مختلف را در سطح بین‌المللی تجزیه و تحلیل کرده و نوع روابط آنان با یکدیگر را که تأثیرگذار بر مناسبات سیاست بین‌الملل است، تبیین می‌کند.

۵. الهیات روابط بین‌الملل: به بررسی آموزه‌های روابط بین‌المللی دین می‌پردازد. شاید بتوان آن را جزئی از روابط بین‌الملل دینی دانست. در روابط بین‌الملل دینی، دین فراتر از آموزه‌ها رفته، بلکه مجموعه‌ای از رفتارها، قوانین، قواعد و سنت‌های اجتماعی منابع موثق از منظر آن دین است. اما در الهیات، به آموزه‌ها و عمدتاً متن اکتفا می‌شود. اگر الهیات را به‌طور عام بگیریم، با روابط بین‌الملل دینی یکسان خواهد بود.

با توجه به آنچه گذشت، نظریه دینی روابط بین‌الملل با قسم اول و اخیر در ارتباط است.

کلام واپسین

تحلیل اندیشه سکولاریسم بر حوزه نظری روابط بین‌الملل و رستخیز جنبش‌های اسلامی در چند دهه اخیر، بسیاری از اندیشمندان این گرایش علمی را بدین باور رسانده است که نظریه‌های روابط بین‌الملل با غفلت از دین، دست خود را از فهم و تبیین بخش عمده‌ای از واقعیات عرصه سیاست بین‌الملل که مربوط به نقش بازیگران دینی یا انگاره‌های دینی است، کوتاه کرده‌اند. بلکه فراتر، اندیشمندان علوم اجتماعی را با این سؤال مواجه ساخته است که آیا علوم اجتماعی با حاکمیت تعصب‌ورزانه سکولاریسم بر آن دچار ناتوانی در تبیین و فهم نشده است. از سوی دیگر، حضور گزاره‌های قابل توجه نسبت به ابعاد تحلیلی روابط بین‌الملل در منابع اسلامی به گونه‌ای است که نمایانگر ظرفیت ارائه تبیینی متفاوت از چهارچوب‌های نظری کنونی است و قادر است رهیافتی جدید در فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های تعاملات بین‌المللی ایجاد کند. بر این اساس، این سؤال را فرا رو نهاده است که آیا انگاره‌های دینی می‌توانند مجموعه منسجمی از آموزه‌ها در سطح نظری ارائه کرده و با ارائه منظری جدید به فهم و تبیین مسائل جاری بین‌الملل کمک کنند؟ این نوشتار با پرداختن به ابعاد و گستره بحث، انواع مختلف نظریه‌پردازی دینی در قلمروی علم روابط بین‌الملل را از یکدیگر تفکیک کرد. بر این اساس، نظریه دینی روابط بین‌الملل در معنای نخست، به بررسی تأثیراتی می‌پردازد که دین در عرصه کنش‌ها و واکنش‌های بین‌المللی، اعم از سطح کنشگر یا ساختار (مادی یا انگاره‌ای)، گذاشته و به‌عنوان ظرفیت قدرت عمل می‌کند. در معنای دوم، نظریه دینی تحلیلی است که آموزه‌های دینی یا پارادایم‌های فکری که آموزه‌های دینی آن را ایجاد می‌کند، از نحوه کنش‌ها و واکنش‌های عرصه بین‌الملل ارائه می‌دهد که ممکن است متعارض، مکمل یا متغایر باشد با آنچه به‌عنوان تحلیل‌های علمی رقیب روابط بین‌الملل مطرح است. براساس قسم اخیر، سه نوع از نظریه‌پردازی در قلمروی روابط بین‌الملل متصور است: نوع نخست آن، بدین معناست که می‌توان از درون آموزه‌های دینی، نظریاتی آزمون‌پذیر استخراج کرد، به گونه‌ای که این نظریات قادرند بخشی از مشکلات و کاستی‌های علم در تبیین یا

فهم پدیده‌های اجتماعی را برطرف سازند. این نوع نظریه، در قلمروی سنن الهی روابط بین‌الملل قابل استخراج است. نوع دوم از نوع فرانظری است. در این نگاه، نظریه دینی به معنای تلاش برای استخراج چهارچوب فهم یا تبیین عقلانی نظام‌مند فرآیند یا ساختار یا رفتار کنشگران یا پدیده‌های اجتماعی (به‌طور عام اعم از جوامع دینی یا غیردینی) از درون منابع و آموزه‌های دینی و براساس روش‌های معتبر استخراج این منابع و با اتکا بر بنیان‌های فرانظری است. سوم، از نوع نظریه سازنده براساس این ایده است که دیدگاه‌ها و نظریات دینی دارای نقش تکوینی و سازنده در مسائل اجتماعی بوده و به‌عنوان نظام‌های معنایی هدایت‌کننده در چرخه فرآیند تأثیرگذاری بیرونی وارد می‌شوند و بر کنش‌های جوامع و اجتماعات دینداران تأثیر می‌گذارند. همچنین، می‌توان از نظریه هنجاری دینی روابط بین‌الملل نیز در قسمی متفاوت نام برد.

این نوشتار در گام بعد تلاش کرد تا ماهیت دیسپلینی تلاش در جهت نظریه‌پردازی دینی روابط بین‌الملل را مورد مذاقه قرار دهد. از این‌رو، با مروری بر ماهیت دیسپلینی این علم، به سؤالاتی از این دست پرداخته شد که جایگاه نظریه دینی روابط بین‌الملل در مباحث علوم اجتماعی در کدام بخش قرار دارد و نسبت آن با جامعه‌شناسی دین، جامعه‌شناسی الهیات، الهیات جامعه‌شناسانه، جامعه‌شناسی الهیات‌گرایانه یا الهیات اجتماعی چیست؟ نسبت نظریه دینی روابط بین‌الملل با سایر دانش‌های اسلامی چیست و تمایز نگاه علوم اجتماعی دینی به روابط بین‌الملل، با نگاه الهیاتی به روابط بین‌الملل و نگاه فقهی به روابط بین‌الملل کدام است؟ تمایز رویکرد علم دینی با رویکرد انتزاعی، رویکرد منفعلانه یا حل مسئله و رویکرد التقاطی چیست؟ نسبت نظریه اجتماعی و نظریه دینی و رابطه نظریه اجتماعی و الهیات چیست؟ انواع روابط بین‌الملل دینی کدامند و نظریه دینی روابط بین‌الملل چه نسبتی با روابط بین‌الملل دینی، روابط بین‌الملل دین، روابط بین‌الملل ادیان، روابط بین‌الملل دینداران و الهیات روابط بین‌الملل دارد.

کتابنامه

۱. باربور، ایان، ۱۳۶۴، علم و دین، بها الدین خرمشاهی، تهران، نشر دانشگاهی.
۲. بلیکی، نورمن، ۱۳۸۴، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.
۳. عبدخدایی، مجتبی، ۱۳۸۹، چیستی نظریه علمی روابط بین‌الملل.
۴. ونت، الکساندر، ۱۳۸۴، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
5. Burchill, Scott, Andrew Linklater. (2005). Theories of International Relations. New York: N.Y. Palgrave Macmillan.
6. Buzan, Barry and Acharya, Amitav. (2010). Non-Western International Relations Theory, Perspectives on and beyond Asia. Routledge.
7. Chernoff, Fred. (2007). Theory and Metatheory in International Relations: Concepts and Contending Accounts. New York: Palgrave Macmillan.
8. Doyle, M. (1983). Kant, Liberal Legacies and Foreign Affairs. Philosophy and Public Affairs. 12
9. Hollis, Martin. and Smith, Steve. (1990). Explaining and Understanding International Relations. Oxford: Clarendon Press.
10. Lapid, Yosef (1989) ``The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-Positivist Era,» International Studies Quarterly 33 (September): 235±254.
11. Shirkman, Elizabeth. (2008). The Politics of Secularism in International Relations. Princeton University Press,
12. Snyder, Jack. (July 2009). Religion and International Relations Theory.
13. Wight Martin and Herbert Butterfield (eds). (1966). - Diplomatic Investigations: Essays in the Theory of International Politics. London: Allen & Unwind.
14. Wight Martin, (edited by G. Wight and B. Porter). (1991). International Theory: The Three Traditions. Leicester University Press, Royal Institute of International Affairs.
15. Walt, Stephen. M. (Spring, 1998). International relations: One world, many theories.

16. Waltz, Kenneth. (1979). Theory of International Politics, Reading. Massachusetts: Addison-Wesley.
17. Wendt, Alexander. (1991). Bridging the theory/meta theory gap in international Relations. Review of International Studies, 17.

